

## ذوق

ترجمه: علینقی وزیر

استاد دانشگاه تهران

... نیتم بود که در برلن دنبال تحقیقات و مطالعات سی و پنج سال پیش خود را که با چند تن از استادان مدرسه موسیقی برلن در زمینه موسیقی ربع پرده ای آغاز کرده بودم تعقیب کنم، متأسفانه بسبب کسالت مزاج و اجتناب از کارهای علمی تاکنون نتوانسته ام حتی بملاقات یاران قدیمی که در این مورد باهم همکاری داشته ایم توفیق یابم ... بنابراین متأسفانه نمیتوانم خواهر شما را مینی بر حفظ ارتباط قلمی با مجله موسیقی (که توسط آقای ملاح ابلاغ گردید) اجابت کنم ولی از آنجا که به پیشرفت کار آن مجله سودمند علاقمند هستم، گفتار پیوست را که تلخیصی از یکی از مباحث عمیق و جالب کتاب زیباشناسی تجربی تالیف «پی برگاستالا» است و پیش از این به نیت چاپ و انتشار مستقل ترجمه شده است برای شما میفرستم، ضمناً تذکار میکنم: ممکن است این کتاب تاکنون بدست برخی از خوانندگان مجله موسیقی رسیده و این مطالب نیز از زیر نظرشان گذشته باشد، ولی بسبب اهمیت موضوع که متضمن ارائه طریقی نو جهت درک آثار هنری است مطالعه آن را حتی برای آنانکه یکبار خوانده اند بی حاصل نمیدانم.

برلن - سپتامبر ۱۹۵۷

علینقی وزیر

عصری نهائی میان بیننده و منظوراً، میان دوستدار هنر و ساخته هنری موجود میباشد که عبارت است از ذوق تماشاگر یا دوستدار هنر. يك ساخته بسیار زیبا (یعنی اثری که معمولاً برای اغلب مردم زیبا میباشد.) وقتی در برابر کسی قرار بگیرد که ذوق پرورش یافته‌ای جهت درك زیبایی ندارد، مسلم است لذتی در وی ایجاد نخواهد کرد.

پس ببینیم ذوق چیست؟

در این قسمت سعی می‌کنیم آنچه را که بطور کلی مفهوم ذوق دانسته‌اند از قبیل: معانی مختلفی که این کلمه میدهد - نقش عمده‌ای که بازی میکند - و چگونگی ارتباطی که با زیبایی شناسی پیدا مینماید تذکار کنیم. نخست، نظری به مفاهیم گوناگون این کلمه میافکنیم: برای ذوق سه مفهوم عمده فرض کرده‌اند.

مفهوم نخست: نشان میدهد که ذوق، خود قلمرو ویژه‌ایست.

مفهوم دوم: تقریباً مجموع منتخبات یا پسندهای قلمرو نخستین را که میتواند بر سایر قلمروها نیز صادق باشد افاده میکند.

مفهوم سوم: با معاضدت مفهوم دوم عرض وجود میکند، مثلاً نمیتوان از کج ذوقی کسی در عصری سخن گفت مگر آنکه این امر را نسبت بذوق همان عهد یا ذوق عصری دیگر سنجید.

اکنون مفهوم نخست یا قرم نخستین ذوق را مورد مطالعه قرار میدهیم: گفتیم: ذوق بر قضاوت آنچه زیباست اطلاق میشود، کتاب لغت میگوید: «ذوق عبارتست از تشخیص و احساس زیبا.» «منتسکیو» نیز ذوق را اینچنین توصیف کرده است: «مقدار لذتی که هر چیز میتواند بماندهد و وابسته به سبقت در اکتشاف و نکته‌سنجی و سرعت انتقال ما میباشد.» یعنی: شخص صاحب ذوق، در قلمرو زیبایی شناسی مقدار لذتی را که طبیعت، یا ساخته‌های زیبای آدمی قادرند به او تفویض کنند بسرعت و دقت تشخیص میدهد... این لذتها عبارتند از: لذتهای جسمانی - احساس طبیعت - شعفهای ادراکی - و در تشخیص تمام

۱ - Spectacle

۲ - Montesquieu نویسنده نامدار نیمه اول قرن هیجدهم فرانسه که

تالیفاتی در مسائل اقتصادی و سیاسی دارد.



تشکیلات، تناسبات همبستگی‌های میان عناصر مختلف هر يك از قلمروها .  
پیدا است که قسمتی از ذوق، جبلی است و سهمی مهمتر از آن، اکتسابی  
است، یعنی با تربیت و گسترش تداعی‌هایی که از خوشی‌های ابتدائی و خام  
بوجود می‌آیند حاصل می‌گردد ... بدین مناسبت ذوق را میتوان واجد خاصیت  
حساسیت طبع دانست که سبب میشود عناصر لذت زیباشناسی ما، و همچنین  
استعداد و قابلیت ویژه تشخیص آرمنی ما نمودار گردد .

در اینجا باز هم به گفته «منتسکیو» استناد میکنیم: «کسانی که متصف  
بظرافت طبع هستند بر هر اندیشه یا بر هر ذوق مقداری فکر و سلیقه می‌افزایند  
- و آنانکه ساخته‌های عمیق را با ذوقی سلیم داوری میکنند، دارنده و بوجود  
آورنده حساسیت‌های بی‌پایان هستند که دیگران از آنها محروم می‌باشند.»  
بسبب آنکه بهتر به این قبیل امور برخورد کنیم موارد ویژه و حتی  
جزئی را تحت آزمایش قرار میدهیم :

وقتی می‌گوئیم: فلان کودک صاحب ذوق موسیقی، یا ذوق طراحی، و یا  
رنگ آمیزی است، مرادمان اینست که بفهمانیم این طفل در هر سه مورد به-  
جدایت يك صدا از نظر خود آن صدا، و يك خط از بابت خود خط، و يك رنگ  
از جهت خود رنگ، و همچنین به لذت ارتباط میان آنها، یعنی لذت شنیدن و دیدن  
ارتباطی که میان اصوات و چندین خط و چندین رنگ موجود میباشد حساسیت  
شدید دارد، پیدا است که این ذوق جبلی است، لیکن خام و پرورش نیافته  
میباشد (نیازی بگفتن نیست که این مورد به زحمت میتواند به زیباشناسی مربوط  
گردد و کاملاً بدان ما ننداست که بگوئیم: این دختر کنوچو لودارای ذوق آشپزی  
و عقل معاش میباشد.»

اکنون ببینیم صرف نظر از بچه‌ها، بچه کسی «صاحب ذوق» می‌گویند؟ ...  
مسلماً این لفظ بر کسی اطلاق میشود که طبعاً واجد صفاتی جهت دریافت  
لذتهای زیباشناسی و حساسیت جسمانی باشد، و ضمناً بتواند بهتر از دیگران  
تناسبات شایسته میان اجزای يك کل، یا مجموعه هم‌آهنگی از خطوط، رنگها  
و اصوات را تشخیص بدهد... خاطر چنین کسی، بسبب حساسیت فوق‌العاده‌ای  
که دارد مسلماً از عدم توافق میان فلان جزء در يك هم‌آهنگی (آرمنی) کلی  
آزرده می‌گردد .

بنابراین پرورش ذوق به معنای : حساسیت یافتن تدریجی و در این زمینه توانا شدن است؛ یا به بیان دیگر : آنگاه به ذوقی پرورش یافته میگویند که بهتر و بیشتر، از شادی‌های زیبا شناسی متأثر گردد .

شناسائی عمیق ساخته‌های زیبا ( از نظر اجزاء و آرمی آنها ) این حسن را دارد که هر وقت کسی قصد تشخیص نکته‌ای از آنها را کرد، بسراثر تداعی اندیشه‌ها، از هرسو پهنه‌ها و واقفهای جدیدی بسویش باز خواهد شد؛ هر قلمرو در این زمینه هر قدر هم که خرد و ناچیز باشد برای صاحب نظران جهانی پهناور است .

مسلم است که فقط حساسیت به ساخته‌های زیبا داشتن ( چنانکه فوقاً اشاره شد ) کفایت نمیکند، بلکه لازم است به آزمایش‌های مکرر، به جدایت فلان یا فلان وضع یا کیفیت الوان، بوضع قرار گرفتن اشیاء و مبله کردن محل، به خطوط، به اوزان، چه بگویم خلاصه با آنچه یک فرد حساس و منجرب میتواند از آن زیبایی را تشخیص بدهد، حساسیت داشت و رفته رفته عادت کرد .

بیش از این اوقات خودمان را صرف تفهیم جمله « آدم صاحب ذوق... » نکنیم زیرا اگر صد مثال یا صد مورد خاص را هم بیازمائیم باز بهمین نکته و همین نتیجه که تا کنون بدست آورده‌ایم خواهیم رسید .



۱- کتون به معنای ویژه مورد دوم که معطوف به ذوق یک شخص، یا یک عصر

میباشد میپردازیم . *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*  
پیش از بررسی این موضوع لازم است یک نکته اساسی را که در مطالعه هر نوع ساخته هنری مورد نیاز میباشد یاد آور شویم : در هر کار شعوری، یا ساخته مصور و غیره، نکته اساسی « مسئله طرح شده » میباشد .

به عقیده ما، یک ساخته هنری یا یک اثر انسانی که بطور آزاد، بوسیله مؤلف یا سازنده‌ای ایجاد و اجرا گشته است، آنگاه در طبقه کارهای هنری وارد میگردد که حل یک مسئله یا گروهی از مسائل انباشته شده را شامل باشد .

وقتی یک کارگر، یا یک هنرمند، یا یک نویسنده به ابداع اثری اقدام میکند، قصد او همواره نشان دادن هدف معین میباشد، یعنی نیت او



بهر حال اینستکه از طرق امکان پذیر، نظرها را بخود جلب و احساسات را تحریک کند، یا به بیان بهتر: او میخواید بوسیله هرگونه ترکیبی زیبایی را تذکار نماید.

همچنانکه آزادی در تولید بما اجازه میدهد ساخته‌ای را هنری بنامیم، اراده خلق کردن هم (که هدف مشترک در هر ساخته میباشد و شرطی است لازم نه کافی) بما اجازه میدهد که از این ساخته انتظار زیبایی را داشته باشیم... مخصوصاً یادآوری میکنیم، این «اراده سازنده» ملزم نیست دانسته و عمدی باشد، چه بسا که در یک اثر، اراده‌ای بطور غریزی بکار رفته و راه را جهت سازنده آن ناطلبیده گشوده است.

البته مواردی که اراده‌ای دانسته و عمدی اعمال گشته نیز بسیار است، در این زمینه مثالهای بسیار میتوان یافت که خط مشی هنرمندان و سازندگان را نمودار میسازد.

کسان دیگری نیز هستند که توجه و دقتشان محدود به «خوب انجام دادن طرح‌های مورد نظر، و نوشتن درست آنچه قصد کرده‌اند» میباشد؛ هر قسم ساخته هنری را که در نظر بگیریم، مولفان و مصنفان این عمل را ندانسته یا عمدی انجام داده‌اند، یعنی طرح‌هایی را اجرا کرده‌اند که قبلاً طرح شده است.

یک ساخته هنری همواره شامل راه حل یک یا چند مسئله میباشد.

پس بطور کلی در هر ساخته، یک مسئله اساسی و یک قسمت برجسته وجود دارد که بقیه اثر از آن تبعیت میکند. مثال جامع علوم انسانی جهت تعیین اندیشه، چند مثال ویژه اختیار می‌کنیم:

مثلاً: در اثر «زولا»، مسئله اساسی، ترسیم درست و عریان وقایع میباشد، در اینجا همه چیز فدای این مسئله شده است، یعنی عفت قلمی، شیرینی، دلربائی و حتی غالباً سبک نگارش هم در این راه فدا گشته است؛ بطور کلی: در این زمینه اگر تأثیر دلخواه بدست آید، به چیزهای دیگر اهمیتی داده نمیشود.

اکنون نقاشی «امپرسیونیست» را مورد مطالعه قرار میدهیم: مسئله‌ای که این مکتب در صدد حل آنست، مشکل روشنائی است... در اینجا جستجوی

وحدت از نظر روشنائی و دقیق ترین حالات مختلف آن، و آشکار کردن تأثیر درست هوای آزاد هدف میباشد، بقیه هر چه هست کمابیش فدای این مقصود میگردد ( « این بقیه » همان است که در اعصار دیگر غالباً هدف عمده، و فرم قطعی موضوع بوده است ) در صورتی که اکنون امپرسیونیست‌ها مطلقاً اهمیتی به فدا شدن اینها نمیدهند. زیرا معتقدند مسئله طرح شده حل گشته و روشنائی که هدف بوده بوجه قابل تحسینی در ساخته هنری آنان نمودار گشته است.

اندکی دورتر باز باین موضوع مراجعه خواهیم کرد. اینک آثار هنری را مانند یک مسئله، یا مسائلی که روی هم قرار گرفته اند،

مورد بررسی قرار میدهم.

مسئله یا مسائل طرح شده در هر عصر، از ذوق همان عصر تبعیت میکنند...

وقتی میگوئید: « این تابلو مطابق ذوق و سلیقه من است. » مرادتان اینستکه: « این تابلو از میان بهترین فرضیه‌های من برگزیده شده است. »

یا وقتی میگوئید: « این نوع مبله کردن، مطابق ذوق دوران امپراطوری دوم است » نیت شما اینستکه: « این سبک مبله کردن منتخبی است از بهترین فرضیه‌هایی که به فرم و هم آهنگی تزئینات دوران امپراطوری دوم تعلق دارد. »

بعقیده ما، همواره یک ساخته هنری باید از دریچه چشم سازنده آن مورد مطالعه قرار بگیرد نه منحصرأ از روزنه دید بیننده که طبعاً محدودتر است. گذشته از دیدن و شنیدن شخصی، این یگانه راه ادراک یک اثر میباشد.

بطور کلی: در تمام هنرهایی که برنامه‌ای ثابت و اجرا شده دارند، میتوان این خاصیت مسئله طرح شده و حل گشته را مشاهده کرد.

شناختن زیبایی، یا بهتر بگوئیم مطالعه ذوق یک عصر، همیشه امری بسیار خصوصی است، رویهمرفته در یک عصر یا در یک هنر معین، معدودی از فرضیه‌های کوچک یا یک مسئله طرح شده دیده میشود که هنرمندان در هر زمان به اتکای تجربه یا وسایلی که در اختیار داشته‌اند جهت حل آن مجاهدت



کرده اند ...

مبتکران هنری، کسانی هستند که به کشف و طرح مسائل جدید توفیق

می یابند .

مثلاً در زمینه نقاشی، مدتها جداییت و موزونیت و تعادل مطبوعی میان این دو کیفیت مورد تحسین و توجه بود ... لیکن در عصر جدید، چنین بنظر می آید که در انواع مختلف نقاشی، این تعادل را رها کرده و به تخصص گراییده اند .

در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم با کشف مسئله روشنائی، کشمکش و کوشش شروع شد، یعنی چنان در جستجوی نکات روشنائی یا نور حقیقی غرق گشتند که بالمال به نیرو و ساختمان و صراحت لطفه شدیدی وارد آمد ... هدف ایشان از این کار فقط این بود که : ارتعاشات نور حقیقی و جداییت ویژه، و تلفیق رنگهای تند و شدید را نشان بدهند ؛ بهمین مناسبت عموماً از توجه به خطوط و کمیت فرضیه ها غفلت ورزیدند .

اکنون بنظر می آید که باز مسئله ساختمان، در درجه اول اهمیت قرار گرفته است، ولی به این صورت که : نقاشان میخواهند ساخته هایی بوجود بیاورند که ترکیب آنها منحصرأ از آن خودشان باشد ( حالا هر چه شد اهمیتی ندارد ) فقط کپی نباشد یعنی اگر رنگها خام و غیر طبیعی و کدر هستند، و خطوط عاری از جداییت میباشند چندان مهم نیست، شرط آنستکه توجه به ساختمانی معطوف شده باشد که بوجهی اغراق آمیز و صریح و آشکار باشد .

در این قبیل آثار، مجموعه خطوط، کشش و جداییت خود را از دست داده اند، ظاهر تا بلو تماماً زاویه دار شده است، اینها بگمان ایشان هیچ کدام واجد اهمیت نیست، زیرا میگویند : غرض حل فرضیه مورد نظر میباشد که انجام گشته است .

متأسفانه مکاتب جدید، یا تکنیک نو، بر بنیاد فرضیه ای استوار و برقرار میگردند که اغلب به زیان تأثیر ولذت زیبا شناسی ساخته های آن مکاتب و صنایع میباشد، زیرا این هنرمندان در آثار خود فقط بیک قسمت از آنچه ممکن است در ما ایجاد زیباشناسی کند توسل میجویند، و تصور میکنند اندیشه تعادل میان طرق مختلفی که ایجاد زیبایی میکند فکری ارتجاعی و غیر معمول میباشد .

ما تماماً روی این نکته اصرار ورزیدیم تا به مساعدت يك مثال نشان  
بدهیم که فرضیه طرح شده در هنر شامل چه خصوصياتی است .  
در هر قلمروی که فرض کنید (چه در موسیقی و چه در هنرهای دیگر)  
ذوق به معنای برگزیدن یا پسندیدن بهترین مسائل از میان جمع پسندیدگی‌ها  
میباشد .



موردی که باقی می ماند مطالعه کیفیت ارزش يك ذوق در هنر میباشد ...  
وقتی درباره «خوش ذوقی» گفتگو می کنیم مرادمان چیست ؟  
بعقیده ما، قبل از هر چیز باید این نکته را مشخص کنیم که : بنا بر  
موقع، بی سلیقگی و کج ذوقی در يك اثر، وابسته به دو حالت فوق العاده آشکار  
میباشد، یکی مطلق - و دیگری کاملاً نسبی .  
اول - خوب است همواره يك ساخته هنری را مانند يك مسئله طرح و  
حل شده در نظر بگیریم .

چه بسا ممکن است مسئله ای بدخل شده باشد، برخی از آثار هنری هستند  
( غرض ما آثاری است که صریحاً متعلق به عنوان هنر میباشد، یعنی در  
نهایت آزادی بدست آدمی خلق شده اند ) که مطلقاً فرضیه ای را کشف  
نمی کنند، یا اینکه فرضیه طرح شده را بد حل می کنند، یا اصلاً از عهده حل  
آن بر نمی آیند ... در چنین حالی، ساخته هنری به مقصود نرسیده است و هیچ  
نوع زیبایی را تذکار نخواهد کرد .

فرض کنیم يك ساخته هنری بد، بوسیله سازنده ای ناشی، بسیار هم  
بد ساخته شده باشد . مثلاً : یکی از این تابلوها را که در اطاقهای مهمانخانه های  
سوئیس می بینیم در نظر بگیریم «دره و سیل و مزرعه مشجری موضوع تابلوست»  
- رنگ سبز درختهای نزدیک بادور تفاوتی ندارد - در چمن هم اختلاف رنگ  
مشاهده نمیشود - کوهها با همان رنگ که کف روی سیل ساخته شده رنگ -  
آمیزی شده است - طرح بسیار ناچیز است - ابرها به رنگ مس درآمده اند  
- سایه ها تیره هستند - هر دسته از برگهای درختان خطوطی منکسر را تشکیل  
داده اند که بيك نهج قرار گرفته اند - هیچگونه هم آهنگی بدست نیامده  
است - هیچ نوع تجمعی جهت ادای مقصودی فراهم نگشته است - یا هنرمند



مطلقاً هدفی نداشته که نشان بدهد، و یا اینکه اگر هدفی هم از قبیل: (قدرت روشنائی - رنگ - و تأثیر معین) داشته است مطلقاً نتوانسته از عهده تجسم آن برآید. بدین جهات بنظر میآید که این تابلو با کج ذوقی اسف انگیزی ترسیم شده است، و واقعاً هم همینطور است، زیرا هر گاه صاحب نظری (در هر عصری که باشد) با تعمق و بردباری هم آن را مطالعه کند باز مطلبی از آن دریافت نخواهد کرد.

دوم - موردی است بسیار متداول، و آن درباره آثاری است که غالباً با کج ذوقی قضاوت میشوند.

گروهی در یک ساخته به تجسس راه حل مسئله ای میپردازند که اصلاً در آن اثر مطرح نشده است. یعنی راه حل يك مسئله دیگر را در این ساخته جستجو میکنند.

این معمولی ترین مورد افتراق ذوقهاست که مبتنی بر يك اشتباه آشکارا میباشد و آن عبارتست از: جستجوی مسئله ای که در تابلو مطرح نیست، و عدم توجه به مسئله ای که در تابلو مطرح گشته است.

این اشتباه را در هر مورد و هر زمان و در هر هنری، بویژه در هنرهای که در آغاز کار بی اهمیت تصور شده اند و بعدها مورد ستایش قرار گرفته اند بخوبی میتوان مشاهده کرد.

فرض کنیم، يك ساخته هنری (مانند نقاشی یا موسیقی) اصلاً بنظر شما خوش نیامد، یعنی آن ساخته بهترین تمایلاتتان را چر بچه دار کرد و شما مطلقاً چیزی که مورد پسندتان باشد در آن ندیدید و ادراک نکردید، و بهمین مناسبت هم آنرا بی سلیقه ترین اثر عنوان دادید.

صادقانه قضاوت کنید، آیا عدم التذاذ شما به این سبب نیست که در آن اثر آنچه معمولاً در سایر ساخته های بینید و موجب خشنودیتان میشود نیافته اید؟

و آیا اطمینان دارید که بی طرفانه آنرا قضاوت کرده اید یعنی بر آنچه هست داوری کرده اید نه بر آنچه که نیست؟

بسا اوقات، شما از یک اثر، همان لذتی را انتظار دارید که ساخته های زیبا، در همان زمینه بشماداده اند... در صورتی که بنا بر گفته قبلی: مبتکران

هنری کسانی هستند که مسائل جدیدی را مطرح میکنند - پس طبعاً درك این مسائل جدید به تانی و بتدریج حاصل میشود، یعنی وقتی بدرك آنها میتوان توفیق یافت که عادات منحصر به مسائل قدیمی زائل شوند ... بهمین مناسبت معمولاً بندرت دیده میشود که بیک مبتکر هنری نسبت خوش ذوقی مطابق سلیقه متداول عصر را داده باشند .

تطور موسیقی را مورد توجه قرار بدهیم : مردم قرن گذشته به اپراهای ایتالیائی عادت داشتند ، نعمات خوش این اپراها باارکستری که يك پیانو میتوانست بخوبی نقش آنها ایفا کند اجرا میشد؛ مسئله مطروح در آن آثار، صراحت، تنوع و جذبۀ بلافاصله، و نغمه‌هایی بود که بسهولت درك میشد و سرعت ضبط میگردد و به خواننده اجازه میداد از خلال پاره‌ای مشکلات محدود مهارتش را نشان دهد .

اکنون بییم برلیوز<sup>۱</sup> و واگنر<sup>۲</sup> از چه جهات مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند ؟

مردم میگفتند : شیوة نو سازی آنان پر صدا، یکنواخت، کم صراحت و فاقد تمام صفات متداول و معمول زمان است - در صورتیکه قدر این دو هنرمند آنگاه شناخته شد که آثار آنان مورد توجه عمیق قرار گرفت و معدودی شیفته کیفیت خاص آن ساخته‌ها شدند... کم کم دوستان برلیوز و واگنر که عادت به لذات خفی و بفرنج آثار این نوآسازان کرده بودند، مسائل ساده و مکشوف عصر سپری شده خود را حقیر می‌شمردند .

بطور کلی، اگر ذوق يك عصر، مشخص و ثابت باشد و از مسائل صریحی که معمول زمان (یعنی مد روز) است ترکیب گشته باشد، نمیتوان بسهولت از آن ذوق انتظار تغییر روش و سیستم ناگهانی داشت و منتظر بود به مقتضای راهی که مبتکران با آزمایشهای خود هر روز عرضه میدارند، مردمان آن عصر هم روز بروز تغییر روش بدهند - این امر وابسته به تطور آن عهد

۱ - Berlioz آهنگ ساز فرانسوی است . ۲ - Wagner آهنگ ساز

آلمانی است .



میباشد که این آزمایشها را تعقیب میکند، یعنی بطور کلی مردمان آن عهد در عین حال که از مسائل مطروح جدید چیزی درک نمی کنند و به وجهی خاص در تجسس همان مسائل قدیمی هستند که بدانها عادت کرده اند باید کم کم و بتدریج با مسائل جدید آشنا بشوند - مسلم است هیچ امر جدیدی را نمیتوان بر چنین پدیده طبیعی که در هر عصری وجود آن امکان پذیر است جبراً تحمیل کرد .

باقی دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی